

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که در بحث صحت و بطلان به آن رسیدیم این بود که آیا بطلان مساوی با فاسد هست یا نه؟ باطل مساوی هست یا نه؟ عرض کردیم که از مذاهب اسلامی ابوحنیفه قائل هست که فاسد غیر از باطل است، البته نه این که دائماً غیر است، به قول این آقا هر باطلی فاسد هست اما هر فاسدی باطل نیست. خدمتان عرض شد که یک مقدار کلمات ایشان، این کتاب چون از کتب شافعیه است سعی کرده مطالب خودشان را بگویند، حالا ما چون در این مطلب با آن ها موافقیم، فاسد و باطل پیش ما یکی است عبارتش را متعرض شدیم.

ایشان می گویند: عندی أنّ أصحابنا

یعنی همان شافعی ها، تتمه کلام از البحر المحيط است

لم یوافقوا الحنفیّة فی هذا التفریق أصلاً؛

این فرق بین فاسد و باطل را قبول نکردند

لأنّ الحنفیّة یثبتون بیعاً فاسداً یتربّ علیّه مع القبض أحكام شرعیّة

که اگر قبض انجام گرفت با این که بیع فاسد است آثار شرعیه بار می شود

و نحن لا نقول ذلك

ما به این مطلب اعتقاد نداریم که بیع فاسد باشد و آثار شرعی

و إنّما العقود لها صور لغة و عرفاً

این تحلیلی که این شخص شافعی ارائه کرده انصافاً حرف دقیقی است که عقد خودش یک صورتی دارد، یک شکلی دارد، یک ماهیتی دارد، یک واقعیت قانونی دارد، یک واقعیت ایقاعی انشائی دارد، خود عقد هم یک واقعیتی دارد

لغة و عرفاً

و این تشکیل می شود از عاقد و معقود علیه و صیغه و لها شروط شرعیة

اضافه بر آن نکته عرفی، نکته شرعی هم گاهی اوقات شارع چیزی بهش اضافه می کند یعنی ممکن است یک انحاء بیع در عرف جا

بیفتد لکن شارع آن را قبول نکند مثل بیع های غرری

و لها شروط شرعیة فإن وجدت کلّها فهو الصحيح

آن وقت اگر پیدا شد صحیح است

و إن فقد العاقد أو المعقود علیه أو الصیغة أو ما يقوم مقامها

مقام صیغه مراد معاطات، آن جاهایی که با فعل ابراز انشاء می شود

فلا عقد أصلاً

ببینید لا عقد آورده، دیگه نمی شود گفت فاسد است باطل نیست، باطل است فاسد نیست، نه، هم باطل است هم فاسد

فلا عقد، عقدی نیست و لذا ما برای این که این مطلب روشن بشود چون عرض کردیم بعضی هایشان فرق بین فاسد و باطل را مثل

بیع فضولی گذاشتند که در بیع فضولی فاسد هست اما باطل نیست یعنی در بیع فضولی کسی مال کس دیگری را بفروشد این فاسد

است؛ آثار بار نمی شود اما باطل است، اجازه که بهش ملحق شد تاثیر می کند یعنی فرق بین فاسد و باطل را این جوری گذاشتند که

این دو روز عرض می کنم، باطل آنی است که اساساً منعقد نشده، فاسد آنی که منعقد شده لکن یک جاییش خلل دارد، با برداشتن

خلل کامل می شود، اصطلاحاً اسم این را فاسد گذاشتند. عرض کردیم احتمالاً مجرد اصطلاح مرادشان باشد، اصطلاحی باشد، در حد

اصطلاح مشکل نیست دیگه، خب این آقا برای خودش یک اصطلاح می گذارد آن آقا یک اصطلاح، در حد اصطلاح مشکل نیست اما

اگر بناست اصطلاح را با الفاظی بکار ببریم که عرفیت دارد در عرف فرق بین فاسد و باطل نیست، این مناسب با عرف نیست لذا در عرف فقها هم به بیع فضولی فاسد نمی گویند، می گویند موقوف، معلق، تازه آن هم کسانی که معتقد به صحت فضولی هستند، کسانی که معتقد به صحت فضولی نیستند می گویند اصلا باطل است پس این نکته این نیست که با یک اصطلاح مطلب درست بشود من دیروز یک توضیحی را عرض کردم چون این توضیح یک توضیح فنی و حقوقی است و دارای تاثیر هست، نه فقط در فقه ما شیعه و نه فقط در فقه اسلامی، الان در قوانین بین المللی هم حاکم است یعنی مطلب در آن جا هم هست، فرقی نمی کند، عرض کردیم بحث عقد فضولی و جمله ای از آثارش را اگر ان شا الله رسیدیم خدا توفیق داد در قوانین غربی مثل انگلستان یا آلمان یا فرانسه، من مراجعه ام به همین کتاب سنهوری است، ایشان حتی قوانین را هم آورده و تفاسیری کرده، حتی خواهیم گفت چون اصحاب ما می گویند این که اجازه بخواهد کاشف باشد خلاف قاعده است، همین آقایان غربی ها با این که نه روایت دیدند نه به ما ارتباطی دارند اجازه را در بیع فضولی کاشف می دانند، کاشف حقیقی هم می دانند نه کاشف حکمی و این حرف هایی که در اصول و در کتب فقه ما آمده، گفته این خلاف قاعده است ما این مقدار قبول، چون توضیحاتش را بعد عرض خواهم کرد. طبق قاعده قائل به کشف حقیقی هم شدند نه این که کشف حکمی، ان شا الله توضیحاتش می آید.

پس این مطلب یک نکته فنی و حقوقی دارد، این است که ایشان به آن اشاره کرده که أن العقود لها صور لغة و عرفا، یک ماهیتی دارد، یک هویتی دارد، این ماهیت و هویت در عالم اعتبار قابل ایجاد هست یا نه؟ این بحث سر آن است مثلا بیع خودش یک قرارداد است، اصطلاحا امروز به قرارداد ها پروتکل می گویند، یک نوع قراردادی است بین دو طرف، سوال این است که آیا این قرارداد مستقل از مالک می شود فی نفسه محقق بشود یا نه؟ این نکته فنی است، این بحث فاسد و باطل نیست، نکته فنی آن بحث این است که خوب دقت بکنید، اصلا بحث فضولی نکته فنی است که آیا خود قرارداد و اتفاق و عقدی که بسته می شود این خودش در وعای اعتبار، در وعای ایقاع و انشاء و اعتبار یک وجود ایقاعی دارد یا ندارد؟ خوب دقت بکنید! اگر قائل شدیم خودش یک وجود دارد فائده این وجود ایقاعی اعتباری انشائی چیست؟ شما را از آن بدل حقیقی جدا می کند، فائده اش این است، مثلا کتابی که

قیمتش پنجاه تومان است شما یک قرارداد می نویسید می کنید صد تومان، کتاب را به صد تومان فروختم یا کتاب را به بیست تومان فروختم، فائده این اعتبار این است لذا برای این تصویر می کنند یک وجود ایقاعی دارد، روشن شد؟ وجود انشائی دارد، در عالم اعتبار قابل ایجاد است، این نکته خیلی فنی و ظریفی است، اگر این را قبول کردیم در نتیجه بیع فضولی درست است، اگر این را قبول کردیم، چرا؟ چون شما آمدید گفتید کتاب مال شما هم نیست، ما رفیقان است گرفتید، گفتید این کتاب را فروختم به فرض کنید صد تومان، رفیقان هم بعد خبردار شد گفت خیلی خب قبول کردم، این بیع را قبول کردم، ببینید این اگر در عالم اعتبار پیدا شد این حرف این آقا این است، این صحیح است نگوید فاسد است، نگوید باطل نیست، این صحیح است، اگر در عالم اعتبار پیدا شد، این فقط یک نقصی داشت و آن رضای مالک بود، گفت من اجازه دادم، تمام شد، اما اگر شما آمدید گفتید نه اصلا برای این وجود ایقاعی ندارد، اصلا وجودی ندارد، عقد یک نوع بیان سلطه مالک است، عقد این است، یک وجود خاصی ندارد، لذا اگر مالک گفت فروختم به صد تومان این درست است، غیر مالک گفت درست نیست، اگر گفتیم درست نیست نگوئیم فاسد است با اجازه درست می شود، فرق نمی کند، نکته فنی روشن شد؟ این مربوط است به نکته فنی، ربطی به تغییر اصطلاح فاسد و باطل ندارد، با تغییر اصطلاح مطلب درست نمی شود، اگر شما گفتید این یک وجودی در وعای اعتبار دارد و با این انشاء این وجود ایجاد می شود، در وعای اعتبار پیدا می شود، خیلی خب پیدا شد، این دیگه بیان سلطه مالک نیست، قرارداد مثلا فرض کنید به قول آن آقا پرتوی شخصیت، پرتوی سلطه مالک نیست، قرارداد خودش یک چیزی است فی نفسه، شما این قرارداد را ایجاد کردید، روشن شد؟ این قرارداد را آن وقت می گوئیم صحیح، نمی گوئیم فاسد، متوقف بر اجازه، اگر گفتید نه آقا قرارداد یک چیزی فی نفسه نیست، قرارداد اظهار و ابراز سلطه مالک است، این که مالک نیست فضولی است پس این قرارداد نیست، در این جا چی می گوئیم؟ می گوئیم محقق نشد، دیگه این که بگوئیم این اصطلاح فاسد و باطل این نیست، این نکته فنی دارد، طبق آن نکات فنی باید حساب بکنیم نه این که این مطلبی که شما فرق بین فاسد و باطل را بگذارید پس به یک فرضی این صحیح است، به یک فرضی هم باطل است لکن این فرض سر اصطلاح نیست، سر این است که شما چه تفسیری را از عقود اعطا بکنید، درست بکنید، مثلا اگر گفتید عقد زوجیت بیان علقه زوجیت

.....

است چون می دانید طبیعتاً بین افراد که رابطه ای نیست مثلاً زید با آن خانم رابطه ای ندارد، شما می آئید در وعای اعتبار علقه زوجیت را بین این ها ایجاد می کنید، علقه زوجیت را، مثلاً زید را می آئید زوج آن خانم قرار می دهید یا آن خانم را زوجه ایشان، اگر گفتیم این علقه در مقام اعتبار قابل ایجاد است، به یک خانمی می گویند شما زن یا به زید بگویند فلان خانم را برای شما عقد کردیم یعنی این علقه زوجیت در وعای اعتبار درست شد، اگر این قابل تصویر باشد این صحیح است، اگر این قابل تصویر نباشد بگویید اصلاً علقه زوجیت فقط باید بین زوج و زوجه این ها ابراز بکنند، غیر از آن فاسد می شود، یک چیزی به اسم فاسد و باطل نداریم یا موجود می شود یا وجود پیدا می کند یعنی وجود ایقاعی، یا وجود پیدا نمی کند یعنی وجود ایقاعی، اسمش فاسد است، اسمش باطل است، روشن شد؟

فإن وجدت كلها فهو الصحيح وإن فقدت العاقد أو المعقود عليه أو الصيغة أو ما يقوم مقامها فلا عقد أصلاً

این لا نه به معنای این که یکی باطل است و یکی فاسد است، هر دوش یکی است، بعد دارد که

و لا يحنث به إذا حلف لا يبيع

حالا آن بحث دیگری که مثلاً اگر قسم خورد آیا بهش حنث پیدا می شود؟

و نسّميه بيعاً باطلاً مجازاً، و إن وجدت و قارنها مفسدٌ - من عدم شرط و نحوه - فهو فاسدٌ، و عندنا هو باطل

فرق نمی کند، می گویند اگر شرطش نبود فاسد است، باطل، پیش ما هم فاسد است

بعد می گوید حالا احناف با ما در کجا، عرض کردیم این چون اختلافات مذهبی بین حنفی ها و شافعی هاست غالباً این قسمت ها را

متعرض نمی شویم، آن قسمت های عامش را.

بعد ایشان می گوید:

و نحن لا نرتّب على الفاسد شيئاً من الأحكام الشرعيّة؛

البته بد چاپ کرده

لأنه غير مشروع

چون مشروع نیست

لكن لنا قاعدة و هي إذا كان للفعل عموم و بطل الخصوص قد لا يعمل العموم

عموم عمل نمی کند.

بینید شما اگر گفتید بعtek بعد کتاب را بهش دادید هنوز هم بقیه کلام را نگفتید، بعد این کتاب پیش ایشان تلف شد، این نه از باب

این که بیع فاسد است یا نه، آن بیع که نیست، خب بعtek که بیع نشد، این اگر گفتیم ضامن است از باب قاعده علی الید است، رفتیم

روی قاعده دیگری، این ربطی به بیع فاسد و باطل ندارد.

پرسش: بیع فاسد نیست اما بیعی است که عقدش فاسد است

آیت الله مددی: خب نیست دیگه، ما بحثمان این است که باطل و فاسد یکی است، این طور نیست و لذا صحیح را هم دو تا داشته

باشیم، صحیح در مقابل فاسد، صحیح در مقابل باطل، نه این طور نیست.

بعد ایشان، می گویم چون در کتب اهل سنت این بحث را مستقلا آوردند زوایای مختلف بحث شده، خلاصه بحثی که این جا شد

انصاف قضیه به لحاظ عرفی کلمه فاسد و استعمالاتی که داریم با کلمه باطل یکی است، اگر شما می گوئید می خواهیم اصطلاح

بگذاریم مشکل ندارد، می شود اصطلاح گذاشت، می شود اصطلاح گذاشت و هیچ مشکل ندارد لکن این اصطلاح را باید با الفاظ

مناسب بکار برده بشود نه با چیزی که مناسب نباشد.

بعد ایشان بعد از بحث راجع به باطل و فاسد یک بحث دیگری را هم مطرح کرده چون این ها کلا در کتاب های ما نیامده، اقلا برای

اطلاع بر دنیای اسلام

قسم ابن القاص فی کتاب أدب الجدل الباطل إلى خمسة:

خود باطل هم، این نکته اش لطیف است چون واقعا هم ما گاه گاهی در کلماتشان برایمان شبهه بود که چرا این حرف را زدند، آن وقت اگر این جا راست باشد می خواهد توضیح بدهد که مراد ما این است، باطل را گفتند پنج تا

الإحالة

احاله در این جا یعنی محال بودن، استحاله، ما به فارسی استحاله می گوئیم، مرادشان از باطل یا مرادشان از محال گاهی اوقات باطل است، آخه این را من خودم می گویم واقعا در این کلمات اهل سنت مثلا گفتند بیع بدون این محال، این محال یعنی چی؟ خب این امر اعتباری است، این محال یعنی چی؟ حالا با این عبارت که من تازگی در عبارتشان پیدا کردم معلوم شد که این اصطلاح است، محال یعنی باطل، این هم الحمدلله برای ما روشن شد که کلمه محال یعنی باطل، و إلا محال به معنای محال عقلی که اصلا معنا نبود پس مراد از احاله یعنی محال، مستحیل، ما الان متعارف در کتب خودمان استحاله را بکار می بریم

دو: و المناقضة

می گوئیم این تناقض لازم می آید، این مناقضه مراد این است، نقیضش هم می گویند باطل، این به اصطلاح نسبتش با آن نسبت تناقض است، این تناقض مرادشان تناقض مصطلح نیست، مرادشان باطل است

سه: و الفحش

سه فحش را که البته خب در فارسی معلوم است که کلام زشت است لکن من سابقا هم عرض کردم در اصل صلب لغت ماده فَحْش به معنای ظهور و علنی شدن هم می آید، مثلا دارد که اگر نجاست تفاحشت النجاسة، یعنی آن نجاست خیلی واضح و ظاهر شد، پس مرادشان از فحش در این جا یعنی ظاهر، یعنی واضح نه فحش اصطلاحی که مثلا فحش بدهند در بحث علمی، مراد این نیست که در بحث علمی کار به فحاشی بکشد، مرادش این است که یک امری که خیلی واضح است، فحش در این جا به معنای، البته این معنای فحش را در لغت و در استعمالات کمتر فَحْش، هست اما کم است، بیشتر باب تفاعلش را بکار می برند اگر یادتان باشد، تفاحش، این تفاحش یعنی خیلی واضح شد، پخش شد، کاملا پخش و واضح شد

پرسش: باید معنایی بکنیم که به باطل بخورد

آیت الله مددی: یعنی خیلی واضح است که باطل است، عرفی مثلاً، حالا ما اسم این ها را علم عرفی گذاشتیم، چون در بحث قطع ما عرض کردیم یکی قطع داریم، یکی علم داریم، یکی علم عرفی داریم و یکی وضوح داریم، فحش یعنی واضح، حالا ممکن است در نظر عرف خیلی واضح باشد اما در استدلال که بیاییم و نق نق بزنیم یک جایی خدشه داشته باشد، خب این که خیلی واضح است، یکی هم غلط که اصلاً انسان خلاف واقع، غلط اصطلاحاً یک واقعی مطرح باشد انسان خلاف آن برود، به این باطل می گویند، بعد می گوید:

و هذه الأربعة خارجة عن الأصول

اگر کسی دنبال این چهار تا برود خب دیگه باطلش خیلی باطل است، واضح است

فمن صار إليها فهو منقطع

کسی بخواهد دنبال این چهار تا برود که دیگه باطلش خیلی واضح است، یکی احاله و یکی مناقضه و یکی فحش و یکی غلط

بد نیست برای اصطلاح، برای اطلاع به اصطلاح

و الخامس يسمى الخطأ

باطل پنجم خطاست، خطا اصطلاحاً این است که انسان سعی کرده خودش را به واقع برساند به او نرسد، این را خطا می گویند، سعی

کرده مثلاً این جاده را برود برای تهران، اشتباهاً مثلاً جاده کاشان می رود، به جای این که به تهران برود، این را اصطلاحاً خطا می

گویند. ایشان می گوید:

فعليه تدور المناظرات

اگر کسی می خواهد جدل و مناظره بکند در خطاست و إلا در آن چهار تا که خیلی امرش واضح است که جای بحث ندارد

و إليه يقصد بالمطالبات

انصافاً حرف قشنگی گفته، حالا اگر، چون می گویم انصافاً من آن اصطلاح را دیده بودم، هی هم متحیر بودیم که چرا می گوید این

محال، اگر این اصطلاح ایشان باشد روشن می شود مراد از محال یعنی باطل

قال: فالإحالة ما دفعه الحسّ

آن چه که خلاف احساس ماست، مثلاً این چراغ روشن است بگوید نه چراغ خاموش است

این ما دفعه الحس را ایشان، البته این کتاب چون در آداب جدل است، در بحث مناظره بکار برده

پرسش: محال وقوعی را نمی خواهد بگوید؟

آیت الله مددی: نه محال وقوعی را نمی خواهد بگوید چون بحث جدل و منازعه است، در سابق فنی به نام جدل و مناظره بود این مال

آن فن است لکن مشکل این است که این اصطلاح را در فقه و اصول هم آوردند

و المناقضة ما شهد على نفسه بالاختلاف،

البته تناقض در اصطلاح خودشان معنای دیگری دارد.

و الفحش ما يستقبحه العقل

مراد از فحش این است، ما عرض کردیم مراد يستقبحه العقل فحش در این جا به معنای واضح و ظاهر، اصلش به این معنا بوده

و الغلط ما طرحه المسلمون

دقت کردید؟ آن چه که در باب مناظره در امور واقعی بوده این را برداشته به مطابقه در امور اعتباری هم آورده

و الخطأ كلّ متلبّس

این جا نوشته قام فساد دلیلاً، ظاهراً قام علی فساد دلیلاً که دلیل بر فسادش دارد.

بعد ایشان از ابواسحاق اسفراینی نقل می کند

حدّ المحال كلّ جملة لا يتعلّق بها غرض و لا فائدة. بعد می گوید:

و إنما يطلقه أهل الشريعة على فعل لا بدّ له من شرط أو وصف ينضمّ إليه حتّى يعتدّ به، فإذا فعله من غير ذلك الشرط يقال: هذا فعلٌ

محال

من این را مخصوصا خواندم چون این واقعا برای ما در کلمات اهل سنت بود و یک شبهه ای بود که نکند این ها حواسشان پرت است، چطور مثلا می گوید بیع بدون مثلا صیغه ایجاد بشود، بدون ابراز ایجاد بشود، معلوم شد محال مرادشان این است که اگر شرطش نباشد، وصفش نباشد می گوید محالٌ

فیقال: الصلاة بلا طهارة محال

می گویم در عباراتشان بود، الحمدلله به برکت عبارت ایشان، اگر مرادش این باشد مشکل حل شده

و البيع بلا ثمن محال، و الصوم باللیل محالٌ

این نه احاله ای است که در محل خود، این احاله مراد این است، بدون شرط، بدون وصف، بدون موضوع، این را هم گفتیم برای تتیمم بحثی که آقایان فرمودند.

این تا این جا ما مباحثی را که راجع به صحت و بطلان بود یک مقدارش را ابتدائا از کلمات مرحوم نائینی از شیعه اکتفا به نائینی کردیم که بقیه اش را نخواندیم و از اهل سنت هم به یک کتاب اکتفا کردیم، یکمی توضیح دادیم که روشن بشود این ها زوایای مختلف بحث را بررسی کردند که الحمدلله یک مقدارش خوانده شد

عرض کردیم آخر بحث ما راجع به شیعه را هم به کلام آقاضیا ختمش می کنیم، در اول بحث گفتیم، از مرحوم نائینی شروع می کنیم چون آقاضیا حاشیه ای دارد این حاشیه اش یک مقداری بعضی عبارات دارد گفتیم بعد از عبارات اهل سنت، البته آقاضیا در خود نهایی هم این بحث را دارد، تصادفا نهاییه این ایام پیش من نبود، گشتم پیدا نکردم، فعلا به همین حاشیه ایشان اکتفا می کنیم.

اقول، این مطلب را ایشان در حاشیه خودشان بر فوائد در صفحه، این چاپی که از فوائد هست جلد چهار فوائد صفحه ۳۹۸، در حاشیه مرحوم آقای آقاضیا، ایشان می فرماید، مرحوم نائینی خب من برگردم دو مرتبه بگویم، مرحوم نائینی فرمودند صحت دو تا معنا دارد،

یک معنا به معنای عرفی است که شیء دارای خصوصیتی است لذا می گوید این در عرف حتی مثلا یک پرتقال صحیح است، این هندوانه صحیح است و ایشان می گوید این صحت و فساد ینتزعان من مقام الذات، این ربطی به اوامر ندارد. یک صحت و فساد هم به معنایی که عمل مطابق با آن باشد که تکلیف بهش تعلق بگیرد، مطابقت ماتی به مع مامور به، اگر مطابق بود ماتی به با مامور به صحیح و إلا فلا، مرحوم نائینی دو تا معنا برای صحت می کند، یک معنا می گوید معنا ندارد، امر واقعی است، انتزاع از امر واقعی می شود مثل این که می گوئیم این سرکه صحیح است، می گوئیم این غسل صحیح است، این ها امر واقعی است، انتزاع یعنی مثل این فوقیتی که از من انتزاع می شود، می گوئیم سقف فوق من است، این انتزاع است، یک مفهوم انتزاعی است، آن دومی هم به نظر ایشان انتزاعی است، ماتی به مطابق باشد با مامور به، اگر ماتی به مطابق بود می گوئیم صحیح، نبود می گوئیم نه، این دومی هم انتزاعی است، به نظر ایشان این دومی هم، به نظر مرحوم نائینی و ما عرض کردیم مرحوم نائینی قدس الله نفسه صحت و فساد را در مقام جعل لحاظ نکرده، این چون نائینی ننوشته، مقام جعل و این ها را ما اضافه کردیم، صحت و فساد را در حقیقت مرحوم نائینی در مقام امثال ملاحظه کرده است یعنی در مقام جعل شارع نمی گوید صحیح فاسد، این اشکال مرحوم و عرض کردیم یک روایت هم داریم که از رسول الله نقل شده که فالصلوة فاسدة ایشان می گوید به این معنا مراد این است یعنی دارای آن خصوصیت و ملاک نیست نه این که شارع در مقام جعل می تواند بگوید صحیحة، فاسدة، در مقام جعل صحیح و فاسد بکار برده نمی شود و عرض کردیم قبل از مرحوم نائینی ابن تیمیه هم اشکال را به شکل دیگری دارد، ابن تیمیه می گوید اصلا در روایات ما کلمه صحیح و فاسد نیامده، در روایات اهل سنت، لذا مرحوم نائینی چون این در روایات شیعه آمده، حالا اشکال به ابن تیمیه وارد نشود، البته این جز نوادر روایات شیعه است که امام صادق می فرمایند عین لفظ رسول الله است، ما خیلی کم از این داریم، این روایت تصادفا از آن روایاتی است که امام صادق می فرماید این خط علی ابن ابی طالب و املائی رسول الله است، عین الفاظ رسول الله است، در این روایت دارد فالصلوة فاسدة، عاداتا چون پیغمبر مشرع است باید در مقام تشریع لحاظ بشود، فالصلوة فاسدة در مقام تشریع، ایشان می گوید نه، شاید ایشان هم به مقام تشریع قبول نمی کند، ایشان می گوید فاسدة یعنی آن ملاک را ندارد، تنهی عن الفحشاء و المنکر،

آن ملاکات صلوة را ندارد، و عرض کردیم اگر ابن تیمیه یا علمای اهل سنت قبول کردند که لفظ صحت و فساد در اصطلاحات و در روایات آن ها نیامده تصادفا در روایات ما به لفظ رسول الله، این جز نوادر روایات است که به لفظ رسول الله است، توضیحاتش گذشت دیگه گفتم تکرار نمی کنم

آن وقت نائینی قدس الله سره به این معتقد است که صحت و فساد در مقام انطباق دیده می شود، اگر در مقام انطباق شد انتزاع از امر واقعی است چون امر واقعی است، فعل شماست مامور به است، گفتند آب گرم بیاور، شما هم آب گرم آوردید، این عمل شما با آنی که نوشتند مطابق است، این امر واقعی است، امر اعتباری نیست که، انتزاع می شود از این کار، از این مطابقت، این انتزاع هم باز از امر واقعی است، مثل این که انتزاع فوقیت از این سقف می شود، این انتزاع از واقع است و لذا مرحوم نائینی صحت و فساد را اصولا جز احکام نمی داند، نه جز احکام تکلیفی و نه جز احکام وضعی بنابراین که جز احکام وضعی هم باشد متاصل بالجعل یا انتزاع از جعل، مرحوم نائینی معتقد است که صحت و فساد از جعل منتزع نمی شود، از یک امر واقعی منتزع می شود، روشن شد مراد نائینی؟ آن وقت اشکال کرده که در روایت دارد این یُجزی، ایشان جواب داد که اجزاء در روایت اعم از صحت و فساد است به همان دو جوابی که گذشت دیگه تکرار نمی کنم، این خلاصه نظر مبارک مرحوم نائینی پس خلاصه نظر ایشان صحت و فساد در مقام جعل لحاظ نمی شود، ما چون هفت تا مقام تصویر کردیم، در مقام امتثال تصویر می شود، در مقام امتثال هم که تصویر شد امر واقعی است، چرا امر واقعی است؟ مثلاً یک نسخه به شما می دهند شما طبق نسخه همه را آماده می کنید می گویند صحیح است، شما نسخه دادید مثلاً این دو مثقال فلان ماده، سه مثقال فلان، چهار مثقال، عین همان ورقه دادید کتاب مثلاً فلان دو جلد بخر، کتاب دفتر این قدر، قلم این قدر، شما طبق همین ها خریدید آوردید می گوید این صحیح است، شما طبق همانی که در ورقه بود طبق آن می خرید می آورید می گویند صحیح است پس این جا امر انتزاعی هست، انتزاعی هست، از جعل نیست، ربطی به جعل ندارد، این ورقه توش این طور بود این طور بخر، شما هم طبق ورقه آوردید، شما از این انتزاع چی می کنید؟ صحت، می گویند صحیح است اما اگر کم بود می گویند فاسد است، باطل است پس صحت و فساد انتزاع می شود، جعل توش ندارد، انتزاع از واقع هم هست، به مقام جعل هم ربطی

ندارد، این خلاصه، البته مرحوم آقای خوئی هم دارند اما به یک تعبیر دیگری، ما چون کتاب آقای خوئی را خواندیم دیگه به همان اکتفا بشود مخصوصا که بعد هم تعلیقات مرحوم آقاضیا در حاشیه این کتاب آمده، آقاضیا بر اجود حاشیه زدند دیگه حالا خب شاید شانش ندانسته اما به این فوائد مرحوم آقا شیخ محمد علی کاظمی حاشیه زدند. مرحوم آقاضیا، البته آقاضیا شاگرد آخوندند، من عرض کردم کرارا و مرارا که خب مخصوصا چون مرحوم نائینی هم جمله ای از مبانی آخوند را زیر سوال می برد کرارا عرض کردم تقریبا مرحوم نائینی را باید بالاترین مفسر و شارح مکتب شیخ انصاری حساب کرد چون آخه آخوند یک مقداری با شیخ مخالفت می کند نائینی سعی می کند همان مکتب شیخ را پرورش بدهد، البته مخالفت با ایشان هم دارد اما به طور کلی کرارا عرض کردیم اصول جدید شیعه توسط وحید بهبهانی در قرن دوازدهم و اوائل قرن سیزدهم پایه گذاری شد، تکامل این اصول تقریبا و شکل هایش نهایی بشود توسط شیخ انصاری است و باز تکامل مکتب شیخ انصاری توسط نائینی است انصافا، مرحوم نائینی این مکتب را خوب و سعی کرده مخصوصا بعضی اشکالات آخوند را هم جواب بدهد و این مکتب را تکمیل بکند، طبعا در این جا باز با، در ذهنم هست که شیخ این را وضعی می داند صحت و فساد را، الان دقیقا در ذهنم نمی آید.

به هر حال در این جا مرحوم نائینی صحت و فساد را به دو معنا می کند، هر دو معنا را انتزاعی می داند، متاصل نمی داند و هر دو معنای انتزاعی را هم انتزاع از واقع می داند، خوب دقت بکنید نه انتزاع از جعل، مثلا اگر گفت اقم الصلوة لدلوك الشمس شما می گوئید صلوة واجب است، دلوك شمس هم انتزاع شرطیت می کنید لکن انتزاع شرطیت از تکلیف، انتزاع از تکلیف، مرحوم نائینی می خواهند بفرمایند صحت و فساد انتزاع می شود از واقع نه از تکلیف، از جعل نه، این مبانی ایشان روشن شد، اولاً صحت و فساد قابل جعل نیستند، جعل مستقل یعنی در مقام تشریع نمی شود، بعد هم صحت و فساد انتزاعی اند به دو معنا، هر دو معنا انتزاع می شوند از امر واقعی، توش جعل ندارد، نهایت یکیش امر واقعی حقیقی است مثلا می گوئیم این سرکه صحیح است، این هندوانه صحیح است، یکیش انتزاع می شود از تکلیف لکن نه خود تکلیف، به لحاظ عمل شما مطابق هست یا نیست، در مقام امثال، این هم انتزاع از واقع است، می گوئید این مجموعه را گفتم بخر، رفت آورد، این مجموعه عین آن ورقه ای است که نوشتی، این را می گوئید صحیح، پس

این انتزاع از جعل نمی شود، بلکه چون شما سعی کردید آن تکلیف را انجام بدهید به این معنا مثلاً مجازاً بگوییم جعل، و إلا انتزاع از جعل نمی شود و عرض کردیم این بحث را ما به اصطلاح آقایان ما، در جلد اول به قول معروف، مباحث الفاظ حساب می کنیم جلد اول، در مباحث جلد اول چون دو جا بحث صحیح و فاسد آمده مخصوصاً در بحث اجزا و یک مقدار هم در بحث صحیح و اعم، دو بار آمده، آن جا هم آقایان متعرض شدند که مثلاً متکلمین چی گفتند، اشاعره و فقها چی گفتند، اگر یاد مبارکتان باشد در کفایه می گوید نزاع لفظی است، بین متکلمین و فقها، این جا هم خواندیم از کتب اهل سنت لذا صاحب کفایه می گوید صحت حقیقتش تمامیت است، البته عده ای بعد از کفایه اشکال کردند که صحت و تمامیت دو چیز است. به هر حال من وارد این بحث ها نمی شوم چون سابقاً شده دیگر تکرار نمی کنم، این بحث ها را یک مقدار طولانی صحبت کردیم، مرحوم آقاضیا چون شاگرد آخوند است یک مقداری هم طبیعتاً به ایشان متأثر است چون می خواهم این را بگویم که اگر آقاضیا یک حرفی می زند این مجموع مطالب در ذهنتان باشد، حرف های کفایه هم، چون نخواندیم در این جا حرف های کفایه را، حرف های کفایه هم در ذهنتان باشد، ایشان می فرمایند لا نغنی من الصحة إلا التمامية، این همان حرف کفایه است، لا نغنی من الصحة إلا تمامية الشيء، حالا من نمی دانم مرحوم آقاضیا این دقت را کرده بودند نوشته بودند، اگر دقت کردند خیلی لطیف است، من عرض کردم تمامیت پیش ما مخصوصاً الان، حالا نمی دانیم زمان آقاضیا بوده یا نبوده، پیش ما گاهی یک شیء تام است اما آن نکته مرغوب را ندارد، گفتم زیاد در بازار هست مثلاً یک سیبی است که سالم است اما از بس که بهش کود و آب دادند آن فوائد سیب را ندارد، شکلش تام و تمام است اما آن آثاری که برای سیب هست، ایشان می گوید تام این نیست که فقط شکلش تام باشد، خوب دقت بکنید، صحت یعنی آن اثری هم که ازش می خواهند بدهد، تمامية الشيء بلحاظ الجهة المرغوبة من الشيء، این خیلی لطیف است، اگر مراد آقاضیا این نکته باشد انصافاً خیلی عنایت لطیفی کرده، صحیح در واقع این نیست که شکلش صحیح باشد، آن جهتی را هم که می خواهیم باید داشته باشد، اگر تام باشد به لحاظ آن جهت مثلاً اگر فرض کنید کسی نماز خواند، حالا نمی دانم آقاضیا چی می گویند، غالباً در بین ما در بین قبول و صحت فرق گذاشتند اما آن واقعیت نماز آن شکل صلوة است، حالا شاید بگویند یک روایت آمده این قبول می شود یعنی صحیح است

فهذه الجهة المرغوبة

ایشان می گوید یعنی ایشان می خواهد رد بکند بر مرحوم نائینی، مرحوم نائینی گفت صحت دو تا معنا دارد، ایشان می گوید یک معنا دارد، اگر گفتیم سبب صحیح است یا به قول ایشان نوشته بطیخ یعنی خربزه صحیح است یا خل یعنی سرکه صحیح است مثل این است که بگوییم نماز صحیح است، هیچ فرق نمی کند، این که شما دو تا آوردید شما اول معنا کردید بعد دوم، صحت یکی است، روشن شد؟ ذهنیت ذهنیت همان کلامی است که در کفایه است، البته کفایه نه به این جهت این مطلب را گفت، کفایه چرا این مطلب را گفت؟ برای این که بگوید بین متکلمین و فقها بحث نیست، وقتی شیء تام شد این مسقط قضاست، این تفسیر فقها، وقتی شیء تام شد این حتما مطابق با امر است، این تفسیر متکلمین، روشن شد هدف کفایه؟ صحت را به معنای تمامیت گرفت که جمع بکند بین متکلمین و بین فقها و من خواندم مفصلا از عبارات اهل سنت خواندم که عده ای از اهل سنت قبل از صاحب کفایه به چند قرن نوشتند خلاف بین این ها لفظی است، عده ای هم گفتند خلاف معنوی است، این را هم خواندیم تقدم الکلام فیه.

ایشان می فرماید تمامية الشيء بلحاظ الجهة المرغوبة من الشيء

بعد ایشان می گوید:

فهذه الجهة المرغوبة تارة من الأمور الواقعية

که شما می گویید این سرکه صحیح است

و أخرى من الأمور الجعلیة

مراد از جعل در اصطلاح ایشان یعنی اعتبار

فالتمامية بلحاظ الجهة الأولى

اگر به لحاظ جهت اولی مثلا این هندوانه تام است

ليس إلّا من الأمور الواقعية

چون خود هندوانه یک امر واقعی است خب هندوانه پوست دارد، دانه دارد، هسته دارد، گوشت دارد، وقتی می گوییم تمام این ها درست است، دانه اش سالم است، هسته اش سالم است، پوستش سالم است، آبش مثلا سالم است، اگر تمام بود به آن جهت می گوییم این صحیح است، پس عنوان انتزاعی می کنیم از تمامیتش عنوان صحت را انتزاع می کنیم، منشا انتزاع امر واقعی است مثل این سقف و من، منشا انتزاع سقف است و بنده، چون منشا انتزاع واقعی است خواهی نخواهی انتزاع از امور واقعی است، روشن شد؟ این حرف آقاضیا

و أما التمامیة بلحاظ الجهة الثانية

که جهت جعلی باشد

فلا یكون

ایشان فلا یكون نوشتند، عرض کردم مرحوم آقاضیا چون دیگه به قلم مبارک خودشان است از این مذکر و مونث ها زیاد به هم ریختند، قاعدتا باید بگویند فلا تكون چون جهة دارد، و اما تمامیه، چون تمامیت دارد باید لا تكون باشد، حالا دیگه به هر حال بنا شد از بس که ایشان زیاد نوشته ما چیزی نگوییم چون ماشاءالله غلط ساری و جاری است در کلمات ایشان.

فلا یكون منتزعا، این هم غلط است

إلا من هذه الجهة؛

تمامیت به لحاظ جعل

لأنه لو لم یکن تلک

این هم باز غلط، لو لم تکن، به هر حال چون زیاد شده بنا شد چیزی نگوییم

این أنه را هم باید ضمیر شان بگیریم و إلا به هم می خورد.

لأنه لو لم یکن تلک

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه: ۱۳۹۶/۸/۱

موضوع: : استصحاب : تنبیهات استصحاب : حکم وضعی و تکلیفی: صحت و فساد

جلسه: ۲۹

صفحه ۱۷

یکمی به هم ریختگی دارد

اگر این نکته نباشد این جهت نباشد

لا مجال لانتزاع تمامية الشيء من هذه الجهة

مجالى برای انتزاع نیست، دیگه سه چهار سطر دیگه دارد که خلاصه کلام ایشان است که رد بر نائینی است بعد ان شا الله

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين